

رفیق اسکندر و آئینه خیانت اکثریت (۱)

اشرف دهقانی

در مورد این سند ننگین و مشمئز کننده متعلق به اکثریتی‌ها ئی که در دهه ۶۰، در یکی از حساس‌ترین و خون‌بارترین شرایط مبارزه طبقاتی جاری در جامعه، با یکی از پست‌ترین و رذل‌ترین جنایت‌کاران تاریخ یعنی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی به همکاری پرداختند، بسیار می‌توان نوشت. ولی در اینجا که فرصت برخورد به تمام محتوای سند فوق نیست تنها باید گفت که متن این سند جلوه دیگری از پلیدی‌ها و زشتی‌های سازمان اکثریت و گنداب ضد انقلابی تهوع آور این جریان را به نمایش گذاشته است.

تردید نیست که متن فوق برای همه کسانی که از شرافت انسانی برخوردارند، جز خشم و نفرت شدید نسبت به نویسنده آن و همپالگی‌هایش ایجاد نمی‌کند. در این متن که به مناسبت جان باختن رفیقی نوشته شده است که حتی دشمنان طبقاتی‌اش یعنی همین اکثریتی‌ها هم نمی‌توانند درون پاک و بی‌آلایش و خصلت‌های فدائی او را انکار کنند، رفیق سیامک اسدیان (اسکندر) در کنار ساواکی‌ها و جنایتکاران قرار داده شده است. به این ترتیب در این سند اوج رذالت اکثریتی‌ها به نمایش گذاشته شده؛ اوج رذالت کسانی که در "پیچیدگی‌ها و بغرنجی‌هایی که ذاتی گسترش روندهای انقلابی است" خود را چنان گیر افتاده و دست بسته و خوار و زبون در مقابل رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی احساس می‌کردند که حاضر شدند نه فقط به جنایات و خونریزی‌های این رژیم در حق توده‌های وسیع مردم ایران مهر تأیید بزنند، بلکه با اقدامات عملی خود نیز تا آنجا که توانستند به یاری مزدوران دست‌اندر کار و پاسداران جمهوری اسلامی، این یکی از درنده‌خوترین حکومت‌های ضد خلقی تاریخ در سرکوب خونبار مردم ایران شتافتند. آنها در این راه با پست‌ترین و رذل‌ترین جنایتکاران جمهوری اسلامی چون لاجوردی‌ها نیز به همکاری عملی دست زدند. آری، اکثریتی‌ها متن فوق را در شرایطی نوشته‌اند که رژیم جمهوری اسلامی با حمله جنون‌آسا و کشتار زن و مرد و جوان و پیر و کودک- از میان آگاه‌ترین و شریف‌ترین توده‌های مردم ایران- دریائی از خون در کشور به وجود آورده بود؛ و اینها که در چنین شرایطی به همکاری با جنایتکاران و "کنیف‌ترین موجودات جهان" مشغول بودند، طبیعی است که رفیق گرامی سیامک اسدیان (اسکندر) را به این دلیل که با پاسداران خون‌آشام جمهوری اسلامی به درگیری مسلحانه پرداخته بود، محکوم و مجرم نشان دهند.

همانطور که دیده می‌شود در این متن، رفیق اسکندر عزیز که عاشق رهائی و آزادی زحمتکش‌ها و توده‌های ستم‌دیده ایران بود و سلاح‌اش را درست در خدمت به این هدف به کار می‌گرفت، عاشق صرف سلاح جا زده شده. اما، اعتراف به جانی هم کرده‌اند وقتی نوشته‌اند که برای اسکندر این موضوع مطرح بود که "چرا دیگر بعد از انقلاب نباید با حکومت جنگید؟". آری چنین سئوالی به واقع برای رفقای واقعاً فدائی و خیلی از جوانان انقلابی تازه پیوسته به "سازمان" مطرح بود که چرا در شرایطی که هنوز سلطه امپریالیستی و مناسبات بورژوازی وابسته در کشور پا برجا بوده و خواست‌های برحق و انقلابی توده‌ها متحقق نشده، و انقلاب هنوز به ثمر نرسیده است، نباید از توده‌های انقلابی ایران در مقابل حملات رژیم جمهوری اسلامی و دژخیمان‌اش دفاع کرد و مبارزه مسلحانه آنها را تقویت و در این راه به آنها یاری رساند! اما، متأسفانه در آن مقطع کسانی در رأس آن سازمان قرار گرفته بودند که با منطق چنین سئوالاتی بیگانه بودند و مسلماً عناصر بعداً اکثریتی شده هم که بر موج خون شهدای گرانقدر فدائی و دست‌آوردهای ارزشمند مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق سوار شده بودند، نقش بزرگی در بازداشتن اسکندر‌ها برای گام برداشتن در این جهت انقلابی ایفاء کرده و در جهت تثبیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی حرکت کردند.

رفیق سیامک اسدیان یکی از یاران دکتر هوشنگ اعظمی، پزشک مردمی و انقلابی معروف بود که در سال ۱۳۵۳ به سازمان چریک‌های فدائی خلق پیوست و سعی کرد همه وجود خود را در راه تحقق آرمان‌های انقلابی این سازمان قرار دهد.

(۱) آنچه ملاحظه می‌کنید بخشی از کتاب "چریک‌های فدائی خلق و بختک حزب خائن توده" است که در مقابله با تلاش‌هایی که میکوشند حزب توده را تجسم کمونیسم در ایران جلوه داده و سپس با تکیه بر خیانت‌های این حزب کمونیسم را در ایران بی‌ابرو سازند، نوشته شده است. در این کتاب همچنین بر خیانت‌های چکمه‌لیسان اکثریتی نیز پرداخته شده که "آینه اسکندر" نمونه‌ای از آن می‌باشد.

*آئینه سکندر جام می‌است بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا*

آئینه سکندر

هفته گذشته شنیدیم که سیامک اسدیان از قدیمی‌ترین اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران که پس از انشعاب به اقلیت پیوسته بود در حوالی یکی از شهرهای مازندران با مامورین مسلحانه درگیر و کشته شده است. این خبر برای همه کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند معنای دیگری داشت. سیامک اسدیان که در سازمان او را اسکندر صدا می‌زدند کسی بود که از سال ۵۲ تا ۵۷ در سخت‌ترین سال‌های زندگی مخفی پرشورترین روحیه مبارزه‌جویانه و ایثار انقلابی در وجودش زبانه می‌کشید. مهارت و تهوری که او در عملیات ترور انقلابی مزدوران رژیم شاه از خود نشان میداد در تمام سازمان نمونه بود. در دوران رژیم دیکتاتوری شاه اسکندر شجاعانه در طرح و رهبری اعدام انقلابی سرهنگ زمانی در مشهد و عملیات حمله به فرارگاه شماره ۲ تهران و بسیاری دیگر از عملیات مسلحانه شرکت داشت. او در سخت‌ترین شرایط پلیسی و در زیر سنگین‌ترین

پیگردهای ساواک بارها و بارها از چنگ دژخیمان گریخت و زنده ماند. او زاده کوههای سرکش لرستان بود و عاشق سلاحی بود که بر دوش انداخته بود. راز و نیاز اسکندر به لهجه شیرین لری با مسلسل‌لی که از رفیق حمید اشرف مانده بود هنوز در گوش ماست. کاراکتر ویژه اسکندر، صمیمیت بیکران و سادگی سیاسی و در عین حال قاطعیت، تهور و خونسردی او در اجرای عملیات متعدد و دشوار مسلحانه طی سال‌های ۵۲ تا ۵۷ تصویر کاملاً ویژه‌ای در ذهن همه

پاران قدیمی سازمان باقی گذاشته است. انقلاب اسکندر را که در عملیات مسلحانه سازمان علیه مزدوران رژیم آمریکایی شاه نقش فعال داشت، منگ کرده بود. با آغاز خیزش توده‌ای صدای خشک مسلسل اسکندر که در دل شب‌های ساکت سال‌های اختناق طنپینی سنگین داشت در دریای خشم میلیون‌ها مردمی که سکوت خود را با مشت‌های خود شکستند مدفون شد. و این بزرگترین ملال او بود که چگونه است که دیگر رگبار مسلسل او دیگر آن طنپین سابق را ندارد و چرا دیگر بعد از انقلاب نباید با حکومت جنگید؟ به یقین میتوان گفت که او تا آخرین لحظه مرگش هرگز موفق نشد بفهمد که یک تروریست حرفه‌ای با یک مبارز پیگیر انقلابی راه‌هایی طبقه کارگر چه تفاوت‌هایی دارد و باید داشته باشد. در جلسات پلنوم مهر ماه ۵۸ زمانی که حادثه‌ترین مباحثات پیرامون مشی چریکی در سازمان میان اقلیت و اکثریت در جریان بود اسکندر گفت من اکثریتی‌ها را دوست دارم چونکه آنها آدم‌های خوبی هستند فقط به این دلیل با اقلیت می‌روم که اکثریت مشی چریکی را بکلی رد کرده است. زمانی که در تحریریه کار از کشته شدن اسکندر در درگیری مازندران با خبر شدیم آنچه بیش از همه رفقا را تحت تأثیر قرار داده بود، آن بود که چگونه یک انسان ساده و صمیمی و اینارگر با پاکترین و بکرترین ایده‌های انسانی که در خور ستایش والاست، بی‌آنکه خود درک کند همه زندگی و وجود خود را وقف راهی کرده است که کثیف‌ترین موجودات جهان نیز در همان مسیر رکاب می‌زنند. که چگونه پست‌ترین و رذلت‌ترین جنایتکاران، هم امروز نقشه همان اقداماتی را در سر می‌پرورند که این جوان پر شور و آزاده برخاسته از دل کوههای لرستان در پی آن است. آنچه همه ما را در خود فرو برد آن بود که می‌دیدیم در عرصه بسیار بفرنج و پیچیده کنونی چگونه نیات پاک اسکندر با پلشتی‌های کشمیری‌ها، ساواکی‌ها در قالب عمل واحد ضد انقلابی در هم آمیخته و به حق خشم و نفرت مردم را متوجه کسی می‌سازد که همچون اسکندر درونی چون شیشه‌ای شفاف دارند، لاکن در عمل یکپارچه همان چیزی است که از عمال مزدور آن زشت جهان‌خوار سر می‌زند. هم از این روست که معیار قضاوت هر انقلابی صدیق در برخورد با عملیات بر اندازی چپ‌روها آنچه تعیین کننده است نه آن درون شیشه‌ای شفاف اسکندرها، که آن گنداب ضد انقلابی است که بر زمین جاری میشود. تناقض دردناک زندگی آنان هرگز نمی‌تواند نقش عمل ضد انقلابی آنان را کتمان نماید. متأسفانه در میان اقلیت و نیز گروه اشرف اسکندر یگانه نمونه نیست. باز هم بسان او هستند در میان گم‌کرده‌های راهان بسیارند که چون اسکندر معصومانه باور کرده‌اند که تمام دنیا به خطا می‌رود و آنچه حق است همان است که آنها می‌گویند. کسانی که علی‌رغم حدی از صداقت انقلابی هرگز به فکر کردن و به قول سعادت‌لی به "عمق صحنه را دیدن" تن نمی‌دهند کسانی که یک بار برای همیشه تصمیم گرفته‌اند و هرگز حاضر نیستند با پیچیدگی‌ها و بفرنجی‌هایی که ذاتی گسترش روندهای انقلابی است خو کنند و خود را در مقامی بیابند که باید با دشواری‌هایی که در راه است جدی‌تر از حد توان یک نوآموز، دست و پنجه نرم کنند. جای آن دارد که "چپ‌روها" بر نقطه پایان زندگی اسکندر بیشتر و باز هم بیشتر مکث کنند.

کاروان بلند فتح

اعمال یازده دستگاهی
شرم گویا روی " سرخوردن
می‌باشد. مردم با انگشتری
خنده خور را که خور از
وقوع مرادنی کلان‌شده
میراد. به زبان رسانده
بودند. اعراض‌فزونین جبهه
آلمان سر شش
فرمانده‌های ملی نظامی
از راهی چنین شده بود
کلا که عودت چون کمانی
تاریکی رنگ بر پاهای ملی
و کوتاه شیر نایدن کرت
بود سکتورگان ، زن و مرد
و کودکان خانم‌نورده را از
آن به طرف جاده می‌بردند
بدان رنگ می‌گرفتند.
جماعت فوجی ، دو سوی
جاده صف می‌شدند و به
آشنایی سپید که به آلمان
سختی می‌شد ،
می‌دیدند. جبهه‌ها همان
دهان می‌شد.
نار را بر سر گرفته ، جاده
آلمان را با شور آراک شد
آیندا ، جبهه بودند گس
فرمان بردند.
"تورم‌فاده می‌اید -
جاده از جهم جمیت
شکر شد و از آشنای بیج
جاده آلمانی که بسوزن
تاریکی خورید را با
نمانند ، نمانند شد.
آلمان عراقی چشم‌بین
خون آویزون به چه فستق
کجا بود ، کوشش را با
"سورخوردن ، بالا بسوزد و
رعدهای مرغ بر تمام
زمن را به تکان آرازد.
آنیوس در میان جمیت به
سختی راه از می‌زد و راننده
کاشک بود می‌شدت تمام
بوق می‌زد ، دستگاهی گس
بر انجمنی بود می‌شد .
هر آن انگار داشت انجمنی
خشم مردم ، فرماندهی
انجمنی را به لود آرازد
بود ، کسارگری که برده
شده آسرا به انگار که برده
بود با زن و بچه‌اش کنار
عده آشنای بود و به سوی
جمیت فشار می‌ورد ، برتن
پاکت نقلی می‌شد بود و پس
جمیت بخش می‌گرد پس با
یک دست چادر با دهنی را که
چندین وصله داشت چسبیده

آئینه سگندر

عنه گذشته شنیدیم که
سگند از فداییان بود .
اعمال سازمانی که در
اندیش خلق ایران که پس از
انجام به اقیانوس
سید بر موالی خلق
شیرهای بازندان
مأمورین مسلحانه درگیر
گفته شده است ، آن غیر
برای همه گشای که او را
توسیع می‌شناختند ، برای
دیگری داشت ، سگند
اسمها که در سازمان او را
انگور ندا می‌زدند کسی
بود که از سال ۵۲ تا ۵۷ در
سخت‌ترین سالهای زندگی
معنی برترین روحیه
مبارزه‌مویانه و ایثار انقلابی
فر وجودش زمانه می‌گفتند
سپید و توری که او در
معیاری تیر انقلابی راه
مردمان رژیم شاه از خود
نشان می‌داد در تمام سازمان
توجه بود ، در دوران رژیم
دکترتوری شاه ، انگور
ضمانت از حقوق و حقوق
اعمال انقلابی بر تمام
زمانی درخشید و عملیات
حمله به فرار ، شماره ۲
نروان و بسیاری دیگر از
معیاری مسلحانه خرمه
داشت ، او در سخت‌ترین
فرایب با پس و در زمره
سنگین‌ترین بگردنهای
نروان و بسیاری دیگر از
معیاری گریخته و رنده ماند
او زاده گوهی سرتی در
نرسان بود و مافی ملاحی
بود که در دوش انداخته بود
راز و نیاز انگور به آنچه
امین لری یا مسلحانی که از
رکن‌جمده فردمانده‌مرد
در کوش داشت ، لاکتروید
انگور ، جمیت سگند
سال کلمت ، شمسور و
خوسری او در اجزای
مکات تمده و دشوار
سلسله غیر سال‌ها تا
۵۷ تصویر انقلابی در
ذهن همه باران فدایی
انقلابی انگور را که در
روزهای تمام در اکثر
سلسله سازمانی می‌شد
مردمان رژیم آمریکایی شاه

آئینه سگند را می‌توانید
تایید فرموده را در اینجا ببینید

مسلح کردن توده‌ها ضامن پیروزی خلقهای ماست